مرور

داستان پرواز

شرق: «راهی نیست؟» عنوان رمانی است از نویل شوت که مدتی پیش با ترجمه علی کهربایی در نشر نو منتشر شد. نویل شوت از نویسندگان انگلیسی است که در سال ۱۸۹۹ متولد شد و به جز نویسندگی به عنوان مهندس پرواز نیز به فعالیت می‌پرداخت. او در طول سه دهه فعالیت ادبی‌اش، بیست‌وپنج رمان نوشت که براساس برخی از آنها فیلم‌هایی نیز ساخته شده است. «راهی نیست؟» و «شهری چون آلیس» از آثار مشهورتر این نویسنده انگلیسی محسوب می‌شوند که مورد اقتباس سینمایی نیز قرار گرفته‌اند. بر اساس «راهی نیست؟»، فیلمی با عنوان «در آسمان راهی نیست» به کارگردانی هنری کاستر در سال ۱۹۵۱ ساخته شد که جیمز استوارت و مارلین دیتریش در آن بازی کرده‌اند. با اقتباس از رمان «شهری چون آلیس» نیز در سال ۱۹۵۶ فیلمی با همین نام توسط جک لی ساخته شد که ویرجینیا مکنا و پیتر فینچ بازیگران آن بودند.

آن‌طور که اشاره شد، نویل شوت در طول سال‌های حیاتش به عنوان مهندس پرواز فعالیت می‌کرد و همچنین مدیر یک شرکت هواپیماسازی نیز بود. به همین دلیل او در بسیاری از داستان‌هایش از اطلاعات و موضوعات مربوط به هوانوردی استفاده کرده است. در بخشی از ابتدای کتاب درباره نویل شوت آمده: «رمان‌های او به قوت قصه‌پردازی مشهورند...

راهی نیست؟
نویل شوت
ترجمه علی کهربایی
نشر نو

سفر به انتهای شهر

شیما بهره‌مند

«در تهرون هر کس فیلم فارسیِ خودش را می‌ساخت و بچه‌های شهرستان با دستمزدی نازل سیاهی‌لشکر این فیلم‌ها بودند. بر سطحِ دریاچه پنهان حباب‌ها یکی پس از دیگری می‌ترکید و گازهای مسمومْ چون چتری سیاه در آسمان شهر معلق می‌ماند.» این وصفِ شهری در آستانه کودتایی تاریخی است. امیرحسن چهل‌تن در رمانِ «تهران شهر بی‌آسمان» شهری را توصیف می‌کند که در آستانه هجومِ سربازهای اجنبی است: «همه‌جا صحبت از این بود که سربازهای اجنبی به همین زودی‌ها به تهرون می‌رسند. تهرون بزرگ و درندشت بود. لاله‌زار داشت، بهارستان و لقانطه داشت، سینما و میدان توپخانه داشت، باغ ملی و ایستگاه قطار داشت!» کرامت، شخصیت اصلی رمان، که آن روزها پسرکِ ده دوازده‌ساله‌ای است گذرش به تهران می‌افتد، شهری پُرهیاهو که می‌توانست خود را در آن گم کند. کرامت در تهران می‌ماند، مثلِ همان بچه‌شهرستانی‌هایی که سیاهی‌لشکرِ فیلم‌ها بودند و می‌شود یکی از ایادیِ شعبون بی‌مخ که آن روزها از مهم‌ترین سیاهی‌لشکرهای تهران بود و به‌قولِ کرامت «قادر بود چیزی به بزرگی تقدیر را در فضای شهر...

یک کتاب، دو نویسنده: **تهران شهر بی‌آسمان** نوشته امیرحسن چهل‌تن به روایتِ احمد غلامی و علی خدایی

رمانی روی دور تند

«تهران شهر بی‌آسمان» شاید انتخاب درستی برای شروع مسیری باشد که طی آن بنا داریم آثاری از ادبیات معاصر را بازخوانی کنیم، و از امکاناتی بگوییم که این رمان فراهم می‌آورد یا مسئله‌ای که رمان مطرح می‌کند و همچنان برای درک شرایط روز به کار ما می‌آید. آنچه پیش‌رو دارید گفت‌وگوی من با علی خدایی است درباره کتاب «تهران شهر بی‌آسمان» نوشته امیرحسن چهل‌تن. با مشورتِ علی خدایی از میان رمان‌های دیگر این نویسنده؛ «تالار آیینه»، «روضه قاسم»، «مهر گیاه»، «عشق و بانوی ناتمام» و «سپیده‌دم ایرانی»، سرانجام رمان «تهران شهر بی‌آسمان» را انتخاب کردیم. شاید به این دلیل که فضای سیاسی و اجتماعی رمان بیش از رمان‌های دیگرش قابل تأویل و تفسیر بود. خاصه آنکه فضای تاریخی و سیاسی «تهران شهر بی‌آسمان» مستعد برداشت‌های فرامتنی نیز است. از سوی دیگر «کرامت»، شخصیت محوری رمان، شخصیتی قابل‌تأمل است که هنوز حیات سیاسی دارد و پیداکردن مابازاهای آن چندان دشوار نیست. ردیابی آدم‌هایی مثل «کرامت» در تاریخ و روزگار ما و نیز در تاریخ هنر و ادبیات ما از این منظر هم مهم است که این شخصیت‌ها در هر دوره به نحوی، نقش مؤثری در رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران برعهده گرفتند و حضور و تأثیر انکارناشدنی این چهره‌هاست که ضرورت بازخوانی رمان چهل‌تن را بیشتر می‌کند و از طرفی، «تهران شهر بی‌آسمان» با شگردهایی از روایتِ صرف تاریخ و از تعینِ تاریخی شخصیت در یک دوره به‌خصوص یعنی کودتای ۲۸ مرداد سر باز می‌زند و به‌این‌ترتیب امکان بازخوانی یا به تعبیری به‌روزرسانی این چهره‌ها را در دوران ما فراهم می‌سازد. اما بحث درباره این کتاب نباید ما را از کتاب دیگر چهل‌تن «تالار آیینه» غافل کند. کتابی که آن‌هم امکان‌پذیری‌های خاص خود را در بازخوانی آن و برقراری نسبتش با روزگار ما دارد و بنابراین در فرصتی دیگر به این کتاب هم خواهیم پرداخت. ما در صفحات ادبیات چهارشنبه هر هفته، با عنوان «یک کتاب، دو نویسنده» به سراغ کتاب‌ها و نویسندگانی خواهیم رفت که به زعم ما در برابر غبار فراموشی پایداری کرده‌اند. البته درباره رمان‌ها و مجموعه‌داستان‌هایی که به تازگی منتشر شده‌اند نیز به بحث و نقد خواهیم نشست.

به نظر من «تهران شهر بی‌آسمان» به تعبیری رمانی روی دور تند است. رمان، دوران تاریخی پرتلاطمی را از قبل از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی ۵۷ در بر می‌گیرد. محور این وقایع شخصیتِ «کرامت» است و انتخاب کرامت از چند منظر قابل‌تأمل است، چراکه آدم‌هایی مثل کرامت، همواره در رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران نقش مؤثری داشته‌اند به‌خصوص در کودتای ۲۸ مرداد. اما این تأثیر بیش از اینکه از دیدگاه آنان سرچشمه گرفته باشد از یک نادیدگاه برمی‌آید که البته کارکرد دیدگاه را هم دارد، یا ماحصلِ جهل عملیاتی‌شده است، همان ناآگاهیِ هیجانی که بستگی دارد در چه مسیر و چه جریانی زمینه‌های بروز و ظهور پیدا کند. البته نمی‌خواهم تأثیر فرایندهای درونی و عاطفی آدم‌های این جریان را در عملکردشان نادیده بگیرم. حرفم این است که آنان عمل‌گرایانی هستند که بیش از آن‌که به نتیجه عمل‌شان فکر کنند به خودِ عمل فکر می‌کنند. آنان مجذوب عمل‌گرایی‌اند، آن‌هم از نوع بدوی‌اش. کرامت همواره حتی در زندگی خصوصی‌اش هم دچار این تضادهای بنیادی است.

بله. شما با شخصیت اصلی کار که کرامت است شروع کردید. از دیدگاه یا نادیدگاه و از عملگرایی کرامت گفتید و از اینکه گرمای لحظه برایش مهم است، بی‌آداب است و شاید بعضی وقت‌ها هرز. کتاب، نمونه‌های تصویری بسیاری از رفتارهای کرامت ارائه می‌کند. اما در طول کتاب، موارد دیگری هم برای درک این کرامت، به کمک من می‌آید. شاید ساده‌ترین یا به عبارتی نمونه...

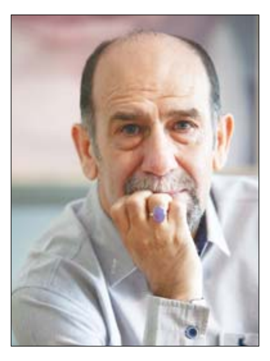

لحاظ زبانی و مکانی نسبتی با این شخصیت داشته باشد باز هم بعید است که چنین تمایلی از خود بروز دهد. چهل‌تن برای اینکه این مسئله را حل کند راه سومی را انتخاب می‌کند؛ اینکه کرامت به بخشی از وجود خواننده گره بخورد و ماندگار شود. او چون می‌داند راه همدلی و همذات‌پنداری با کرامت به روی خواننده بسته است، راه همدردی را برمی‌گزیند و روی همدردی خواننده با قهرمان داستانش کار می‌کند. این کار را هم به درستی انجام می‌دهد. نویسنده در ابتدای رمان، تصویر محوی از نوجوانی گرسنه در یک فضایِ سرد زمستانی و یک نظامی انگلیسی به تصویر می‌کشد که خواننده دقیقاً متوجه نمی‌شود رابطه این دو نفر چیست اما حدس‌هایی می‌زند. این اولین تلنگری است که به ذهن خواننده زده می‌شود؛ چیزی در رمان اتفاق افتاده که ما از آن بی‌خبر هستیم. بعد از این تلنگر است که نویسنده با خیال راحت شخصیت کرامت را نشان می‌دهد. ازجمله در روایت برخوردهای غریزی، بَدوی و بدون واسطه بدن کرامت با زن‌ها، نوعی احساس ناخوشایندی در خواننده به وجود می‌آورد. در ادامه چهل‌تن انگار تصمیم می‌گیرد این احساس ناخوشایند را به احساس نفرت تبدیل کند. و احساس نفرت در برخورد او با پیرمردی که کافه‌ای کنار باغ دارد، شکل می‌گیرد. به‌ویژه وقتی که در استخر شنا می‌کند و قلدرمآبانه مدام پیرمرد را تهدید می‌کند که «قناری‌هایت را می‌کشم». اما آنچه بیشتر حس نفرت خواننده را برمی‌انگیزد تضاد بین قدرت کرامت و ضعف پیرمرد است که این ضعیف‌کشی و تهدید ضعیف و ضعفا همیشه مذموم بوده است. رمان که پیش می‌رود خواننده، با ابعاد شخصیتِ کرامت آشنا می‌شود و رفته‌رفته پرده از بُعد ناروشن و مبهمِ رابطه نوجوانَ با نظامی انگلیسی بر می‌افتد و خواننده ناگهان به فضاییِ پرتاب می‌شود که انتظارش را ندارد، و نویسنده اینجا یک‌جور شوکِ عاطفی به مخاطب وارد می‌کند که تمام محاسباتِ قبلی‌اش را برهم می‌ریزد. و از اینجاست که حس همدردی خواننده با کرامتِ ضدقهرمان آغاز می‌شود. اگرچه کرامت در کل رمان رستگار نمی‌شود و همچنان در سیاه‌چاله‌ها به سر می‌برد، اما در ذهن خواننده به‌نوعی رستگار می‌شود و همین، رمزِ نجات «تهران شهر بی‌آسمان» و تفاوت آن با «تنگسیر» است. «زائرمحمد» وقتی تبدیل به «شیرمحمد» می‌شود که در مسیر احقاقِ حقش با نوعی رخداد و تحولِ در وجود او مواجه می‌شویم که رستگارش می‌کند. اما چهل‌تن اصلاً به این رستگاری اعتنایی ندارد، او به این فکر می‌کند که قهرمان داستان را در ذهن خواننده‌اش رستگار کند و این کار را انجام می‌دهد. کرامت در ذهن خواننده‌اش از طریق ایجاد همدردی رستگار می‌شود. اما خودِ قهرمان داستان همچنان دلبسته زمان و مکان زندگی‌اش است و همچنان و هنوز در همان محدوده تنگ و تاریک زندگی‌اش با خاطراتش نرد عشق می‌بازد.

درباره کرامت و مسائلی که به آن اشاره می‌کنید می‌توان از جنبه دیگری هم نزدیک شد. مجموعه وقایعی ما را در این کتاب به نحوی با کرامت آشنا می‌کند، پیوند می‌دهد، تأثیر می‌گذارد، دافعه ایجاد می‌کند و به قول شما اگرچه همدلی نمی‌کنیم اما از جایی باز همدردی می‌کند. من به مثابه یک خواننده ارزیابی خودم را از کرامت دارم. ارزیابی من بر اساس دنیایی است که داستان می‌سازد. متر و معیار جهانِ این کتاب برای همدردی کردن یا نکردن...

...

...ایدئولوژیکی‌ای که شما می‌گویید نیست؟

از سوی دیگر مسئله‌ای که برای من ارزش هنری دارد این است که چهل‌تن در قبال «داش‌آکل»، جبهه‌گیری می‌کند. جبهه‌گیری در برابر اثری که آن موقع شاید او کودک بوده یا اصلاً به دنیا نیامده بوده، او به مسئله‌ای انسانی و یک درام اشاره می‌کند. اصلاً این شخص تحت تأثیر واقع نمی‌شود. بنابراین در...

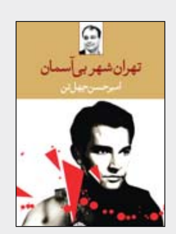

تهران شهر بی‌آسمان
امیرحسن چهل‌تن
نشر نگاه

گوشه‌های پنهان تاریخ

شرق: امیرحسن چهل‌تن از نویسندگانِ مطرحی است که در طولِ چهل و شش سال نویسندگی رمان‌های درخوری نوشته است که در ادبیاتِ ما ماندگارند. او در تابستان سالِ ۱۳۵۳ داستان کوتاه «صیغه» را نوشت که دو سه سال بعد منتشر شد. «دخیل بر پنجره فولاد»، عنوانِ کتابِ بعدی او است شامل چند داستان کوتاه که با داستان نخستِ او تفاوتِ چشمگیری در شیوه داستان‌نویسی دارد...

...

...یکجا مجموعه به صورتِ جلدهای جداگانه اما در یک قاب آمده است: «دخیل بر پنجره فولاد»، «مهرگیاه»، «تالار آیینه»، «ساعت پنج برای مردن دیر است»، «عشق و بانوی ناتمام»، «چند واقعیت باورنکردنی»، «تهران شهر بی‌آسمان»، «چیزی به فردا نمانده است»، «دیگر کسی صدایم نزد» و «سپیده‌دم ایرانی». تاریخ و شهر

امیرحسن چهل‌تن
مجموعه‌آثار
انتشارات نگاه

و سیاست، حضور پررنگی در تمام آثار امیرحسن چهل تن دارند. رمانِ «سپیده‌دم ایرانی» داستانِ زندگی مردی شصت ساله را روایت می‌کند به نامِ ایرج، که بعد از ۲۸ سال تبعید به ایران بازمی‌گردد و این بازگشت امکانِ مرور گذشته را به او می‌دهد: تهران و وقایعِ سیاسی تهرانِ دهه بیست حجم بیشتر این رمان را تشکیل می‌دهد...

نگاه

درکمین سلینجر

شرق: نویسندگانی هستند که فقط داستان نمی‌نویسند بلکه خود نیز داستانی هستند در خورِ روایت شدن. بعضی از این نویسندگان با زندگی‌ای پر ماجرا، هیجان‌انگیز و البته مرئی چنین قابلیتی پیدا می‌کنند و بعضی برعکس با زندگی‌هایی سربسته و پر رمز و راز که کمتر کسی را به آن راهی هست. جی. دی. سلینجر از نویسندگان دسته دوم است؛ نویسنده‌ای که وقتی از زندگی واقعی‌اش سخن به...

...

...دهانش بیرون ریخت. اونو با پریشان‌حالی کنار او زانو زد. در عین حال چپمن با بی‌خیالی روی جدول لبه پیاده‌رو نشست و شروع به خواندن رمان سلینجر کرد. چپمن، بدون ترس از عواقب عمل خود، فقط همان‌جا نشست و منتظر رسیدن پلیس شد. دستخط او در نسخه ناطور دشت مشخص بود. چپمن نوشته بود: تقدیم به هولدن کالفیلد از طرف هولدن کالفیلد».

زندگینامه سلینجر
پاول آلکساندر
ترجمه ژیلا فرهادی
نشر ثالث